

تین ساکنان شهرکی به همین نام بودند

بیت» با ۱۹ خانه



همسایه های یکدل و یک سفره

خانواده زارع نخستین ساکن شهرک کوکا کولا بودند. راضیه خانم که به واسطه اشتغال همسرش، جواد آقا در کارخانه، صاحب این خانه شده بودند، تعریف می کند: خانواده ما اولین خانواده ای بود که به خانه های سازمانی شهرک کوکا کولا اسباب کشی کرد. آن زمان روبه رویمان هنوز خانه ای ساخته نشده بود و زمین وسیعی بود که می گفتند قبل از آن روز زمین کشاورزی بوده است. ما هر روز صبح طلوع خورشید را می دیدیم. کم کم بقیه شهرک نشین ها هم آمدند و دوروبرمان شلوغ شد.

اواز همسایه هایی می گوید که درست مثل خواهر و برادر بودند و هوای هم را داشتند؛ چون از فامیل و آشنا خیلی دور بودیم بیشتر ساعات شبانه روز را با همسایه های همی گذرانیدیم. ما خانم های بیشتر روز را با هم بودیم. یک روز همه جمع می شدیم خانه این همسایه را خانه تکانی می کردیم. چند روز بعد برنامه کمک در کارهای همسایه دیگر بود. از بسا طرب درست کردن آخر تابستان و ترشی و سالاد اول پاییز نگوییم که چه جمع خوبی بود. به ویژه که چند همسایه بودیم که مادرهایمان هم کنارمان بودند و حضور بزرگ ترهای خیلی دلگرم کننده بود. شب هم که می شد، قرار و مدار می گذاشتیم شام را در یک خانه باشیم.

روزی که آب در لوله خانه ها جریان پیدا کرد

راضیه خانم تعریف می کند: مردان ما همه آفتاب نزنه می زدند بیرون تا به سر کار بروند. نبود آب و برق، زندگی را برای ما خیلی سخت کرده بود. تا آنکه آب هم دیگر جواب این تعداد خانوار را نمی داد. بماند که یک روز از داخل تا آنکه چقدر گنجشک مرد و لنگه کفش و خس و خاشاک درآوردند! خدا رحمت کند مرحوم غدی زاده را! ایشان به همراه آقای جاهدی، یکی دیگر از همسایه ها، مدیریت و پیگیری کارهای شهرک را قبول کرده بودند.

او ادامه می دهد: خاطر من هست یک روز مرحوم غدی زاده یک وانت گرفت و شش هفت نفر از زنان همسایه را به سازمان آب در خیابان سنا برد. هر کدام ما یک بچه کوچک به بغل داشتیم و یکی همراهمان بود. رفتیم آن قدر نشستیم تا آقای مهندس که می گفتند همه کاره است، بیاید. وقتی مهندس آمد، از نبود آب لوله کشی و سختی روزگاری که به ما می گذشت، گفتیم. بعد چند روز ماشین آمد که چند مردکت و شلوازی از آن پیاده شدند. گفتند از شرکت آب هستند. کمتر از ده روز بعد، کارگرها آمدند که به کندن زمین و خواباندن لوله های آب. به مردهایمان هم گفتند می توانند برای خرید انشعاب و کنتور اقدام کنند. بعد از مدتی هم شرکت برق آمد و تیرهای چراغ برق آورد شد. به این ترتیب روشنایی هم به خانه هایمان آمد.

شهرک عرب ها به جای هتل پارس

راضیه خانم از کم و کاستی های شهرک در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ می گوید و سختی هایی که تحمل کردند: «اینجا نه نانوايي داشت؛ نه مغازه خواربارفروشی. حتی دوروبر ما حمام نبود. نزدیک ترین آبادی به ما هتل پارس بود که آن زمان جنگ زده های دفاع مقدس ساکنش بودند. آنجا خودش شهری بود؛ پر جمعیت و شلوغ. همیشه موقع برگشت در مسیر خاکی و تپه مانند، کثیف و خاکی برمی گشتیم. برای همین بعد یکی دو بار تصمیم گرفتیم دیگر به آنجا نرویم. حتی نان را هم گفتیم مرد ها از شهر یا شهرک اتوبوس رانی تهیه کنند. گاهی هم برای خرید ما محتاج خود مازن ها را می شهر می شدیم.» به گفته او آن زمان یک خط اتوبوس بوده که مسیرش خیابان دانشگاه - فلاحي بوده است. تعریف می کند: ما ایستگاه نیروی هوایی پیاده می شدیم که الان چهارراه ستاری نام دارد. از آنجا باید پیاده برمی گشتیم و چون دست هایمان پر بود، یکی چادرش را پهن می کرد و ما محتاجی را که خریده بودیم، درون چادر می گذاشتیم. بعد چند نفره بلندش می کردیم تا جلو خانه ها. در همان فاصله هم باید حواسمان به سگ های دور و اطراف بود که اگر قصد حمله کردند، با چوبی که معمولاً همراه داشتیم، از خودمان دفاع کنیم.

تلاش شبانه برای کشف منبع آب



حدود چهار دهه از شکل گرفتن شهرک کوکا کولا می گذرد؛ شهرکی که وجه تسمیه اش را از سکونت کارگران کارخانه نوشابه کوکا کولا گرفته بود و با ساخت و سازهای دیگر اراگان ها و سازمان ها و شرکت ها مثل شرکت داروسازی رازی، پخش البرز، نیروی هوایی و... همچنان به نام سابقش کوکا کولا شناخته می شد. امروز از آن نوزده خانواده، کمتر از انگشتان دودست در محله مانده اند و از آن نوزده بنای یک طبقه با نمای سیمان سیاه، فقط یکی دو خانه همچنان پابرجاست و بقیه، جایشان را به آپارتمان های پنج شش طبقه داده اند. یکی از آن خانه ها خانه حاج رمضانعلی شریفیان است. او تعریف می کند: پی این خانه را خودم کردم. روزهای جمعه، آفتاب نزنه بیل و کلنگ را پشت دو چرخه می گذاشتم و از محله کوهسنگی به سرزمین می آمدم. کار سختی بود. اما ذوق خانه دار شدنمان زیاد بود و خستگی را نمی فهمیدم. او یکی از مشکلات بزرگ شهرک را در آن زمان، نداشتن آب عنوان می کند که برایش ماجراجویی ها کردند تا به آب برسند؛ حاج رمضانعلی

تعریف می کند: به گوشمان رسانده بودند شاه لوله ای زیرزمین است که سرریز منبع آب قاسم آباد است. با همکاری جمع شدیم و در همان محدوده هایی که گفته شده بود شاه لوله خوابیده است، شبانه زمین را کندیم. بعد سه متر کندن به شاه لوله رسیدیم. شب بعد، یک نفر خبره را خبر کردیم، طنابی دور کمرش بستیم و به ته گودال فرستادیم تا از آن شاه لوله، سه راهی برایمان بزند. بعد هم با لوله کشی و شلنگی بزرگ، آب را به سمت تا آنکه هدایت کردیم. به این ترتیب تا حدودی مشکل آب شهرک رفع شد.

پای ثابت شهرک

ماجرای خانه دار شدن اهالی شهرک کوکا کولا دورهمی های شبانه، کال چهل بازه ورود آب و مردم شاد که از دور و نزدیک به آنجا می آمدند... خاطرات خوشی است که هر وقت همکاران و همسایه های قدیمی شهرک کوکا کولا ی دیروز و محله تربیت امروز دور هم جمع می شوند، از آن ها به خوشی یاد می کنند.

حاج محمد پیوندی، یکی از قدیمی های محله، می گوید: این شهرک برای ما و خانواده هایمان مثل جزیره ای پرت و دور افتاده و دلمان به بودن هم خوش بود. دلمان گرم بود که در نبودمان، زن هایمان مثل کوه پشت هم هستند و هوای هم را دارند. این محله اگر آباد شد، به همت نخستین ساکنان محله، همان شهرک نشینان شهرک کوکا کولا بود. اگر آب و برق و امکاناتی به محله آمد، با دوندگی هایی بود که زن و مرد این شهرک به دنبالش رفتیم. ما برای آوردن آسفالت به کوچه های خاکی و تپه مانند و جوی و جدول کشی این محله دوندگی ها کردیم و خون دل ها خوردیم.

ساکن قدیمی محله از همکارانی می گوید که در روزهای سخت و بی امکانات، تاب مانند نداشتند. گذاشتند و رفتند، اما همکارانش رمضان جاهدی، حسن بوستانی، رمضانعلی شریفیان، جواد زارع و صمد محمدی ماندند و ساختند تا امروز در پارکی خطی که درختانش از خودشان آب داده اند و گل هایش به دست خودشان کاشته شده است، بنشینند و از روزهایی که بر آن ها گذشته است، به خوشی یاد کنند و گپ بزنند.